**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021125**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یکی از بحث‌های ادبی که در کتب اهل ادب فراوان متعرضش شدند ولی یک عنوان مستقلی در نوع کتاب‌های ادبی بهش ندادند بحث تضمین یا اشراب هست. در مورد تضمین و اشراب ۲، ۳ تا نکتۀ کلی وجود دارد، یکی اینکه تعریف تضمین یا اشراب چی است، نکتۀ دوم اینکه آیا تضمین و اشراب قیاسی هست یا سماعی، و نکتۀ سوم اینکه شروط تضمین یا اشراب چیست؟ عباس حسن در کتاب النحو الوافی صورتجلسۀ مجمع قاهره، مجمع لغوی قاهره را نقل کرده که این متضمن دو تا سخنرانی هست در مورد تضمین دو نفر سخنرانی کردند و یک مقدار گفت‌وگوهایی که بین اعضای مجمع در حول و حوش این سخنرانی هست در این آمده و در پایان هم مصوبۀ جلسه را ذکر کرده که با اکثریت آرا تصویب شده. من حالا آن مصوبه را می‌خوانم اصل آن صحبت‌های این دو سخنران را فردا در کلاس راهنما مطرح می‌کنیم. یک سری نکاتی را ابتداءً عرض خواهم کرد تفصیل بحث را ان شاء الله شنبه آغاز خواهیم کرد. مصوبه‌ای که در این جلسه هست این هست، التضمین أن یودی فعلا او ما فی معناه فی التعبیر مودی فعلا آخر او ما فی معناه فیعطی حکمه فی التعدیة و اللزوم. تضمین این است که ما یک فعلی یا شبه فعلی را معنای یک فعل یا شبه فعلی را عطا کنیم، بنابراین حکم آن شیء دیگر را در تادیه و لزوم به او داده می‌شود. یک نکته‌ای که در این تعریف، این تعریف ۲، ۳ تا بحث سوال برانگیز دارد، یکی اینکه تضمین را مختص فعل یا ما فیه معناه دانسته، در این گفت‌وگویی که سخنرانی که نقل کرده از بعضی‌ها نقل می‌کند که تضمین اختصاص به فعل ندارد بلکه در اسم هم جاری می‌شود، یکی از مثال‌هایی را که می‌زند می‌گوید تفتازانی در تفسیر آیۀ شریفۀ هو الله فی السماوات فی الارض می‌گوید لا یجوز تعلقه بلفظ الله لکونه اسما لا صفة بل هو متعلق بالمعنی الوصفی الذی ضمنه اسم الله کما فی قولک هو حاتم من طیّ علی تضمین معنی الجواد. کلمۀ حاتم را می‌گوید کأنّ چون معنای جواد درش هست این می‌تواند من طیّ کأنّ متعلق به آن جواد باشد. واقعش این است که ما در تعبیر هو الله فی السماوات و فی الارض یک همچین احساسی را می‌کنیم که، یعنی معنایش یک معنای دیگری هم در کنار لفظ الله اینجا وجود دارد، حالا هو الله فی السماوات و فی الارض را دو جور می‌شود معنا کرد، یعنی آن خدایی هست که المعبود فی السماوات و فی الارض، این متعلق به معبود باشد یا متعلق به فاعل باشد، الفاعل فی السماوات و فی الارض، کسی هست که در آسمان و زمین افعال انجام می‌دهد و عملیات انجام می‌دهد. حالا من آیۀ شریفه قبل و بعدش را الآن در خاطرم نیست که این با کدام یکی از این دو تا معنا سازگار هست. آن معنای اوّل که به معنای معبود باشد از یک جهت شاید سازگارتر باشد چون کلمۀ الله در اصل بنابر تحقیق اَلِهَ به معنای عَبَدَ است، اِلٰه یعنی معبود، اَلْاِلٰهْ یعنی المعبود که بعدا به صورت علم در آمده، یعنی در واقع همان معنای اوّلیۀ کلمۀ الله را قبل از تبدیل شدنش به اسم را ما تضمین کردیم در کلمۀ الله.

**شاگرد:‌** الآن به کار نرفته

**استاد:** الآن اِلٰهْ گاهی اوقات به این معنا به کار می‌رود ولی الله دیگر به کار نمی‌رود مگر به همین معنای تضمینی و اینها. حالا در مورد این مثال‌ها برمی‌گردیم صحبت بیشتری می‌کنیم.

**شاگرد:‌** آیۀ ۳، سورۀ انعام

**استاد:** «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ \* الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (1) هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ طينٍ ثُمَّ قَضى أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (2) وَ هُوَ اللّهُ فِي السَّماواتِ وَ فِي اْلأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ ما تَكْسِبُونَ (3)»

شاید به معنای دومی که عرض کردم متناسب‌تر باشد که در واقع اینکه خداوند خالق زمین و آسمان هست این از اینجا هست که خداوند در آسمان و زمین فاعل هست و مدبر هست در آسمان و زمین شاید این خیلی تناسبی شاید به معنای معبود بودن نداشته باشد، ناظر به جنبۀ اینکه در آسمان و زمین خداوند شاید با آن متناسب‌تر باشد. خدا در زمین و آسمان کار انجام می‌دهد. یک نکتۀ دیگری این تضمین را تعبیر کرده که باید فعلی یا شبه فعلی معنای فعل یا شبه فعل دیگری را در بر داشته باشد، اینکه حتما باید تضمین در مورد فعل باشد ظاهرا اینجور نیست این مثال‌هایی که برای تضمین هست که آدم هم وجدانا درک معنای تضمین را درش می‌کند که همچنان که بعدا در موردشان توضیح خواهم داد در مورد غیر فعل هم می‌آورد. البته این سخنرانی این بندۀ خدا در مورد حرف هم صحبت تضمین کرده می‌گوید ما، تعبیرش این هست که و جریانه فی الحرف ظاهر فی قوله تعالی ما ننسخ من آیة فانما تتضمن معنیٰ ان شرطیۀ و لذلک جزم الفعل. ببینید تضمین به نظر می‌رسد که اینجور نیست که اینکه یک کلمه‌ای معنای یک لفظ دیگر را در بر داشته باشد این تضمین باشد. تضمین یک معنای اضافی هست که در کلام ایجاد می‌شود. یعنی تضمین این هست که یک لفظ به جای دو تا لفظ باشد. آن چیزی که ما از تضمین می‌فهمیم که بعد حالا مفصل در موردش صحبت خواهیم کرد این هست که تضمین از مقولۀ تقدیر معنوی است، ما یک تقدیر لفظی داریم، یک تقدیر معنوی. تقدیر لفظی این هست که گاهی اوقات یک لفظی به دلیل حضورش در ذهن مخاطب ما بی‌نیاز از این می‌شویم که تلفظ به او کنیم، عرض کردیم که الفاظ برای این هست که در ذهن مخاطب یک قضیۀ ملفوظه ایجاد بشود و این قضیۀ ملفوظه در مرحلۀ بعد تبدیل به قضیۀ معقوله بشود. حالا اگر یک لفظی در مرحلۀ قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه حضور داشته باشد به دلیل اینکه مثلا قبلا این لفظ تکرار شده، یا ملزوم این لفظ قبلا بوده، دیگر اینجا متکلم می‌تواند به همان اکتفا کند، چون این لفظ قبل از اینکه من این لفظ را به کار ببرم در ذهن مخاطب وجود دارد. حضور لفظ در ذهن مخاطب من را بی‌نیاز می‌کند از اینکه لفظ را بر زبان جاری کنم. که عرض کردم مثلا گاهی اوقات این منبری‌ها که دارند سخنرانی می‌کنند یک دفعه می‌گوید مثلا حضرت ابالفضل شمشیرش را مثلا می‌خواهد بگوید بر سر او فرود آورد خب چون مشخص است که شمشیرش را به سر او فرود آورده معمولا بعد از این لفظ این لفظ دیگر را به کار برده می‌شود دیگر آن لفظ را نیاورد. یا مثال معروف تقدیر لفظی و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه اذ عرف، وقتی گوینده در پاسخ سوال شخص که می‌گوید کیف زید از تکرار لفظ زید خودداری می‌کند فقط دنف را می‌گوید این یعنی چون مخاطب من خودش زید را به کار برده بوده یعنی لفظ زید هنوز در ذهنش حضور دارد، من اکتفا می‌کنم به حضور لفظ زید در ذهن مخاطب بر اینکه دیگر خودم لفظ زید را به زبان جاری نکنم. یک تقدیر لفظی است. یک تقدیر داریم تقدیر معنوی. تقدیر معنوی این هست که گاهی اوقات ارتباط دو تا معنا سبب می‌شود که ما اکتفا کنیم بر آوردن یک لفظ، مثال‌هایی که برای تضمین هست به نظر می‌رسد همه از این باب است، حالا من مفصل وارد مثال‌هایش می‌شوم عرض می‌کنم، ولی آن چیزی که ما از تضمین می‌فهمیم این هست که تضمین از مقولۀ تقدیر معنوی است، هو الله فی السماوات و الارض، کلمۀ الله به دلیل اینکه نوعا خداوند مورد عبادت قرار می‌گیرد و خداوند فعال ما یشاء هست منشاء می‌شود که ما لفظ الله را که بشنویم معبود بودن خداوند یا فعال ما یشاء بودن خداوند به ذهن خطور کند و این باعث می‌شود که متکلم بتواند با آوردن یک لفظ آن معنایی که ملازمه دارد در ذهن مخاطب با معنای لفظ ما آن هم از این لفظ اراده کند، یعنی لفظ ما کأنّ معنای دو تا لفظ را دارد. حالا به تناسب یاد یک خاطره‌ای افتادم بد نیست عرض بکنم. خانمی هست از دوستان والدۀ ما این به من که می‌رسد یک خاطره‌ای از بچگی ما نقل می‌کند می‌گوید این بچه‌ها نشسته بودند با همدیگر داشتند در مورد اینکه خدا چه شکلی است، خدا چی است صحبت می‌کردند، هر کسی یک اظهارنظری می‌کرد، می‌گفت بالأخره فلانی یعنی من با صدای کلفت، من بچه بودم خیلی صدایم کلفت بود می‌گفت با صدای کلفت گفته بود خدا قدرت است، حالا ذهنیتی که مثلا یک ذهنیت بچه‌ها حتی در بچگی خدا را به عنوان یک موجودی که توانایی‌های خارق العاده دارد حالا بعضی‌ها به اعتبار اینکه در فضای عبادت و فضای نماز و روزه و امثال اینها هستند و اینکه نماز و روزه‌ها برای خدا انجام می‌شود طرف اضافۀ عبادات خداوند هستند و در آن فضا، به خصوص حالا در محیط که بحث مثلا بت‌پرستی و امثال اینها خیلی مطرح هست هو الله، حالا معبود که می‌گویم اعم از اینکه مراد از معبود لازم العبادة باشد یعنی شایستۀ عبادت، هو الصالح للعبودیة، مراد صالح للعبادة باشد یا مراد این هست که آن واقعا کأنّ همۀ افراد ناخواسته خدا را عبادت می‌کنند باشد. یا اینکه نه مراد این هست که خداوند فعال هست، یعنی آن قدرت بی انتها که باعث می‌شود که هر کاری که می‌خواهد در عالم انجام بدهد انجام می‌دهد در آسمان و زمین فعالیت دارد فعال هست و هو الفعال فی السماوات و الارض. غرضم این هست که آن ذهنیتی که در کنار الفاظ وجود دارد آن ذهنیت می‌تواند تعیین کنندۀ این باشد که این لفظ چه معنایی را درش تضمین باشد. یک نمونۀ دیگری از تضمین عرض بکنم که شاید احساس این مطلبی را که می‌خواهم بگویم روشن‌تر کند واژه سمع الله لمن حمده است، سَمِعَ با لام متعدی نمی‌شود، سمع الله لمن حمده، آن چیزی که با لام متعدی می‌شود و می‌گویند سمع آن را تضمین دارد معنای استجابه است. سمع الله لمن حمده یعنی خداوند حمد آن کسی را که برای او حمد می کند می‌شنود و آن دعاهایی که او دارد و آرزوهایی که او دارد، خواسته‌هایی که او دارد آن خواسته‌ها را برایش اجابت می‌کند. استجابة مقصوده، استجابة له ما یرید، ما یقصده، ما یکون نافعا له که کأنّ طرف ولو به زبان هم جاری نکرده آن اهدافش را، آن اهدافش را خدا بهش پاداش می‌دهد.

**شاگرد:‌** غَفَرَ هم می‌تواند باشد چه لزومی دارد

**استاد:** حالا می‌خواهم بگویم غَفَر نیست، استجابه است. توضیح ذلک اینکه سماع یک نوع ملازمه دارد با استجابت. آن فعلی اینجا تضمین می‌شود که یک ارتباط معنوی با فعل مذکور داشته باشد. حالا در مورد انحاء این ارتباطات صحبت می‌کنیم. مفصل صحبت‌های ما همین انحاء ارتباطاتی هست که تضمین را تحلیل می‌کند. تضمین به اعتبار این هست که یک لفظ نه تنها می‌تواند معنای خودش را به ذهن مخاطب اخطار بدهد، در طول اخطار معنای خودش به خاطر یک نوع ارتباط معنوی که بین معنای این لفظ و معنای لفظ دیگر وجود دارد آن معنا را هم به ذهن مخاطب می‌آورد.

**شاگرد:‌** یعنی همه جا تحت تضمین معنای لفظ اول سر جایش محفوظ است؟

**استاد:** آره، همین را که می‌خواهم بگویم آن چیزی که ما از تضمین می‌فهمیم، تضمین این هست که یک فعل یک کلمه دو کلمه می‌شود، نه اینکه، و روی همین جهت هست که تضمین حقیقتش با مجاز فرق دارد، حقیقت تضمین با مجاز متفاوت است و یک پدیدۀ جدیدی هست، پدیدۀ جدیدی هست که با پدیده‌های دیگر فرق دارد. این اجمال نکته‌ای که من تصور می‌کنم در تضمین. حالا این را یکی یکی می‌آیم در موردش مفصل‌تر صحبت می‌کنم.

**شاگرد:‌** حاج آقا اگر تقدیم معنوی است چرا روی لفظ اثر می‌گذارد؟

**استاد:** حالا اینها را صحبت می‌کنیم. اینکه می‌تواند کلمۀ سمع حرف جر لام به او تعلق بگیرد این به اعتبار این نیست که یک لفظی از الفاظ است، به اعتبار معنوی بین لفظ و متعلقش است. ببینید هر چیزی، هر فعلی مثلا به هر متعلقی تعلق نمی‌گیرد، یک ارتباط معنوی بین معنای فعل و معنای متعلق هست، این باعث می‌شود که آن متعلق به این فعل تعلق بگیرد. این حقیقت تعلق گرفتنش ناشی از ارتباط معنوی بین آن معانی این الفاظ است. سمع یعنی شنید، شنید ما مسموع را می‌شنویم، سمع یک فعلی هست که مرتبط با آن مسموع است، ولی آن کسی که حرف می‌زند سمع ارتباط مستقیم با آن ندارد، یعنی معنایی که ما از سمع می‌شنویم ارتباط مستقیم ندارد، ولی این سمع می‌تواند یک ملازمۀ معنایی غالبیه داشته باشد ولو به اعتبار اینکه خداوند مثلا رحمان و رحیم هست و امثال اینها، آن این است که سمع، یعنی شنیدن خداوند با استجابت کردن حاجات آن مسموع منه یک نوع گویا یک تلازمی می‌تواند داشته باشد، و این باعث می‌شود اینکه کلمۀ لمن حمده به سمع تعلق می‌گیرد به اعتبار این هست که معنای سمع توسعه پیدا می‌کند. سمع به جای اینکه یک معنا را داشته باشد دو تا معنا پیدا می‌کند، وقتی دو تا معنا پیدا کرد آن نکته‌ای که منشاء تعلق آن متعلق به این فعل هست ایجاد می‌شود. چرا سمع نمی‌توانست به مسموع منه تعلق بگیرد، چون مسموع منه از جهت معنایی ارتباط مستقیم با سمع ندارد، سمع ما مسموع و آن الفاظی که شنیده می‌شود ارتباط دارد. ولی در طول این ارتباط با مسموع آن این است که من ممکن است در اثر شنیدم پیامی که دریافت پیام گویندۀ پیام را هم مورد نوازش قرار بدهم، مورد لطف قرار بدهم. این ارتباط معنوی بین شنیدن پیام و لطف کردن به صاحب پیام و گویندۀ پیام این ارتباط بین لفظ‌ها نیست، ارتباط بین معانی است، این ارتباط سبب می‌شود که وقتی من لفظ سمع را درش یک معنای دیگری را هم اشراب کردم، یعنی به اعتبار اینکه سمع معنای شنیدن را به ذهن مخاطب می‌آورد و معنای شنیدن انتظار اینکه استجابت و لطف کردن نسبت به صاحب پیام را به دنبال بیاورد این خودش سبب می‌شود که بتواند سمع با لمن حمده متعدی بشود. حالا یک مثال دیگری را هم اینجا بزنم مثالی هست، سفه نفسه، می‌گویند سفه نفسه کلمۀ اهلک را تضمین دارد، سفه یعنی نادان شد، احمق بود. احمق بودن خیلی وقت‌ها توأم با این هست که آدم احمق خودش را نابود می‌کند، از بین می‌برد، در چاه می‌اندازد. این ارتباط معنوی بین سفاهت و اهلاک النفس منشاء می‌شود که کلمۀ سفه علاوه بر اینکه معنای سفه را داشته باشد کأنّ می‌گوید سفه فاهلک نفسه، کان سفیها فاهلک نفسه. بعدا در مورد این اقسام ارتباطاتی که بین معنای تضمین شده و معنای فعل اصلی اینها را بعدا صحبت خواهیم کرد. آن که ما احساس می‌کنیم در تضمین و اشراب هست آن این است که تضمین و اشراب یک پدیدۀ طبیعی لغت است، و روی همین جهت هست که تضمین و اشراب سماعی نیست بلکه قیاسی است. حالا اینجا می‌گوید و مجمع اللغة العربیة یریٰ انه قیاسی لا سماعی. اینکه قیاسی هست و نه سماعی، اینجور نیست که ما قرارداد داریم وضع می‌کنیم این را قیاسی قرار بدهیم، آن را سماعی قرار بدهیم. بحث سر این است این قیاسی و سماعی بودن یک موقعی یک چیزی طبق طبع لغت است، طبق شیوۀ طبیعی تفهیم و تفاهم هست. آن که طبق طبع لغت هست هر جا آن طبع و آن نکته‌ای که منشاء شده است که این گسترش معنایی ایجاد بشود، وجود داشته باشد قهرا باید بیاید. اینکه قیاسی هست نه سماعی ناشی از این هست که یک پدیدۀ طبیعی لغت است، همچنان که تقدیر لفظی یک پدیده است ناشی از اینکه وقتی یک لفظ را به کار می‌بریم این لفظ برای این هست که در ذهن مخاطب لفظ حضور پیدا کند و اگر در ذهن مخاطب لفظ به هر جهتی حضور داشته باشد ما می‌توانیم به حضور لفظ در ذهن مخاطب اکتفا کنیم از اینکه این لفظ را به زبان نیاوریم، همین معنا هم در تقدیر معنوی هست. حضور لفظ در ذهن مخاطب بر این هست که معنایش حاضر بشود، اگر حالا آن معنا در ذهن حاضر بود، ما می‌توانیم اکتفا کنیم به حضور آن معنا در ذهن برای اینکه در مرحلۀ قضیۀ معقوله یعنی ببینید ما سه تا مرحله داریم، یک در مرحلۀ قضیۀ ملفوظۀ خارجی، حالا لفظی که به زبان جاری می‌شود یا لفظی که در کتابت نگاشته می‌شود، این یک مرحله. یک قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه، یک قضیۀ معقوله. هر یک از اینها نسبت به دیگری یک نوع تقدم رتبی دارند. یعنی قضیۀ ملفوظه چرا ما الفاظ را جاری می‌کنیم؟ برای اینکه می‌خواهیم آن الفاظ در ذهن مخاطب الفاظ حضور پیدا کند تا آن الفاظ معانی‌اش را به ذهن مخاطب بیاورد. پس غرض نهایی این هست که آن معانی به ذهن مخاطب خطور داده بشود. پس اگر آن معانی در ذهن مخاطب باشد، آن معنا در ذهن مخاطب حضور داشته باشد، دیگر لازم نیست ما لفظ را بیاوریم. دیگر نیازی به آوردن لفظ نداریم. مثلا یکی از نمونه‌هایش این هست که جایی که مخاطب دارد یک پدیده‌ای را مستقیما با خود آن پدیده ارتباط دارد، نه از طریق لفظ. ما رفتیم در یک چشم انداز زیبا و داریم نگاه می‌کنیم که زیباست، این زیباست مبتدایش چی است؟ آیا مبتدایش به نظر می‌رسد که اینجا یک تقدیر معنوی به کار رفته، به چه خاطر؟ به خاطر اینکه آن مبتدا در ذهن مخاطب معنا حضور دارد، دارد می‌بیند، من و شما هر دو داریم پدیده را می‌بینیم، بنابراین آن معنا در ذهن حضور پیدا کرده است، نه از طریق لفظ آن معنا، از طریق حضور مستقیم معنا. اگر معنا مستقیم در ذهن مخاطب حضور داشته باشد دیگر نیازی نیست که من لفظ دال بر آن معنا را به لفظ، به زبان جاری کنم تا این لفظ به ذهن مخاطب برود از لفظ به معنا برسد. نه خود معنا مستقیم وقتی تصور کرده است نیازی به این نمی‌بینم که آن لفظ را بیاورم. البته یک نکته‌ای را باید توجه داشته باشید که خیلی وقت‌ها تصورات زیادی در ذهن مخاطب ممکن است باشد اینکه این لفظی که الآن به کار بردم با کدام یک از این تصورات ارتباط معنایی پیدا بکند؟ خیلی وقت‌ها نیازمند به یک قرینه هست، مثلا همین هو الله ممکن است ما با شنیدن الله ذهنمان به روز قیامت برود، ذهنمان به پاداش برود، ذهنمان به نماز قضاهایی که نخواندیم برود، ذهنمان به خیلی چیزهای دیگر برود، ولی صلاحیت مقدر بودن اعتماد به آنها هست، ولی برای اینکه تعین پیدا کند کدام یک از این معانی اینجا مورد ملاحظه قرار گرفته قرینه می‌خواهد. عرض کردم مثلا هو الله فی السماوات و فی الارض می‌تواند فی السماوات و فی الارض متعلق به معبود باشد، می‌تواند متعلق به فعال باشد. هو الله الفعال فی السماوات و الارض. حالا اینکه اینجا چه چیزی در اینها مقدر هست نیاز به ویژگی‌های مقام دارد، فرض کنید آیات قبل و بعد این مطلب را به ذهن مشخص می‌شود که این آیات در مقام بیان درجۀ اقتدار الهی هست، درجۀ فعالیت و حوزۀ فعالیت خارجی خداوند هست که می‌خواهد بگوید خداوند فقط در آسمان‌ها فعالیت ندارد، در زمین هم فعالیت دارد یا فقط در زمین فعالیت ندارد، در آسمان هم فعالیت دارد، اختصاص به یک جای خاصی و امثال اینها ندارد. می‌گوید و مجمع اللغة العربیة یری انه قیاسی لا سماعی بشروط ثلاثة الاول تحقق المناسبة بین الفعلین. این شروط اینکه چرا این شرایط را ما قرار می‌دهیم به خاطر این است که این شرایط، آن درکی که ما از تضمین می‌کنیم وابسته به این شرایط است. تحقق المناسبة بین الفعلین، اینکه دو تا فعل با همدیگر مناسبت داشته باشند، ما اینجوری می‌خواهیم بگوییم نه باید معنای تضمین شده ملازم باشد با معنای اصلی لفظ، به طوری که معنای اصلی لفظ آن معنای تضمین شده را در ذهن مخاطب حاضر کند، مناسبت نکته‌اش این است که یک لفظی می‌تواند علاوه بر اینکه معنای خودش را در ذهن مخاطب بیاورد در طول اخطار معنای خود در ذهن مخاطب معنای ملازم معنای خود را هم به ذهن مخاطب اخطار دهد، اینکه ما می‌گوییم باید ارتباط به این نحو باشد یک نوع ملازمۀ معنوی بین معنای اصلی لفظ و معنای تضمین شده ایجاد بشود. الثانی وجود قرینة تدل علی ملاحظة الفعل الآخر و یومن معه اللَّبس. یک کلمۀ لَبس داریم یک کلمۀ لُبس داریم، لَبس یعنی اشتباه، لُبس یعنی پوشیدن یا پوشش. و یومن مع اللبس، خب ما علتی که قرینه می‌خواهیم، قرینه بر این هست چون خیلی وقت‌ها یک لفظ بهش اشیاء مختلف ارتباط معنوی دارد، اینکه من کدام یک از این الفاظ را اینجا مد نظرم هست قرینه تعیین می‌کند، قرینۀ معینۀ بین لوازم مختلف معنای آن لفظ اصلی. الثالث ملائمة التضمین للذوق العربی، حالا این را هم اضافه کرده حالا این ملازمة ملائمة التضمین للذوق العربی چی هست و امثال اینها. و یوصل مجمع ان لا یلجاء الی التضمین الا لغرض بلاغی. این متن مصوبۀ این شورا هست. این مصوبۀ شورا عرض کردم مصوبۀ شورا دقیقا حقیقت تضمین را روشن نکرده، در کل این بحث نگاه بکنید در لابلای حرف‌هایی را که این سخنران از دیگران نقل می‌کند اشاراتی به حقیقت تضمین هست، ولی خودش دقیقا معنای تضمین را درست متوجه نشده. بحث‌ها و این چند و چون‌ها و اینهایی که هست یک مقدار زیادی ناشی از این است که دقیقا نفهمیدند تضمین چی است. حالا من بعدا این را یک قدری بیشتر توضیح می‌دهم که اجمال تضمین را عرض کردم، مثال‌های مختلفی که در تضمین هست به خصوص در آیات قرآن مواردی که به عنوان تضمین ذکر شده و اکثرا هم درست هست اینها را باید مد نظر داشته باشیم. تحلیل‌هایی که در توضیح این تضمین داده می‌شود این تحلیل‌ها خیلی‌هایش نارساست، حالا من این را بعدا توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد